

مقایسه دو تصحیح تاریخ بیهقی

(تصحیح یاحقی - سیدی، و فیاض)

مهدی سیدی

چکیده:

آخرین تصحیح تاریخ بیهقی (به کوشش دکتر یاحقی و سیدی) بیش از هزار مورد اختلاف با تصحیح زنده‌یاد دکتر فیاض دارد. حدود نیمی از این هزار اختلاف جزئی اما نیم دیگر آن اساسی است. اختلافات اساسی به چند دسته تقسیم می‌شوند، عمده آنها مربوط به لغات یا نامها و تعبیرات نادر تاریخ بیهقی است که، چون کاتبان قرون بعد آنها را نمی‌شناخته دست به حذف تا تغییرشان زده‌اند. در این گزارش بالغ بر سیصد اختلاف در تصحیح ذکر شده که اکثریت مربوط به همین واژگان و تعبیر نادر یا نامانوس است و باز بیشتر این اختلافات مربوط به واژگان یا نامها و عبارات کوتاهی است که کاملاً با اصل خود تفاوت یافته‌اند (نوع «ج» در سطور بعد). بخش دیگر واژگان به گونه‌ای تغییر یافته‌اند که به رغم تناسب با جمله مربوط معنی آنها دگرگون شده است (مورد «پ») تعدادی نام یا لغت هم به کلی حذف شده‌اند (مورد «الف») در بعضی دیگر از تغییرات هم کل جمله آشفته شده است (مورد «م»).

گرچه صورت اخیر بعضی از اختلافات ممکن است مورد قبول همگان نباشد و خوانندگان همچنان صورت قبلی آن لغات و عبارات را بپسندند، ولی ما پیش از آنکه به پسند ایشان توجه داشته باشیم پایبند ضوابط علمی تصحیح بوده‌ایم، با اینهمه در مواردی ممکن است که صورت پیشین عبارات به اصل آنها نزدیکتر بوده باشد هر چند این نوع کمتر از ده مورد خواهد بود. اما با اطمینان می‌توان گفت که تصحیح جدید بیش از صد مورد ابهام تاریخ بیهقی را تا حدودی مرتفع ساخته، بالغ بر دویست اصلاح آن هم کاملاً برحق و بجاست. آنچه در پی آمده شرح این مجمل است.

در اوایل تاریخ بیهقی چون نامه توشیح شده سلطان مسعود به دست حشم تگین آباد رسیده آنها عذرخواهانه به سلطان نوشته‌اند: « امروز که نامه به نام بندگان موشح رسید، بر حکم فرمان عالی برفتند که در ملطفه‌ها به خط عالی بود» (تصحیح یاحقی و سیدی، ۱۳۸۸، سخن، تهران، ص ۲)؛ یعنی از این لحظه که نامه امضاء شده سلطان را دریافت کردیم همان‌گونه رفتار خواهیم کرد که وی آمر کرده است. این ضبط در ۶ نسخه خطی معتبر ما آمده، که یکی از آنها را دکتر فیاض هم داشته است، اما وی ضبط بعضی دیگر از نسخه‌ها را پذیرفته که چنین داشته‌اند: « امروز که نامه تمام بندگان بدو مورخ است، بر حکم فرمان عالی برفتند...» (تصحیح دکتر فیاض، چاپ دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶ تا ۱۳۷۴، ص ۲).

ایضاً وقتی خبر پیروزی سلطان مسعود بر برادرش امیر محمد را به غزنین می‌رسانند، آمده است: « مطربان شهر و دُمنیان و بوقیان شادی آباد بجمله با سازها به خدمت آنجا آمدند...» (ص ۵). کلمه دمنیان که تنها در سه نسخه خطی کهن وجود دارد به سبب مهجوری از دیگر نسخه‌ها افتاده (یا عمداً حذف شده) و چون فیاض آن سه نسخه معتبر را نداشته « دمنیان» را در تصحیح خود نیاورده است (← ص ۶). زمانی که ما به این واژه در بیهقی برخوردیم هرچه به فرهنگهای فارسی رجوع کردیم خبری از آن نیافتیم. اما تردیدی نداشتیم که کلمه اصالت دارد؛ لذا در تعلیقات نوشتیم: « ضبط و معنی کلمه را در منابعی که مراجعه کردیم نیافتیم اما از فحوای عبارت پیداست که آنها (دمنیان) نیز گروهی از نوازندگان و مطربان بوده‌اند، نظیر « بوقیان»، که در محله شادی آباد سکونت داشته‌اند. اگر این حدس صحیح باشد این کلمه باید بر فرهنگهای فارسی افزوده شود» (جلد دوم، تعلیقات، ص ۶-۸۲۵). خوشبختانه پس از انتشار کتاب، دوستان هندوستانی و پاکستانی ما (از جمله پرفسور یونس جعفری و دکتر قمر مهدی) کتباً نوشتند که « دُمنیان» واژه‌ای هندی، به معنی نوعی ویژه از مطربان مرد و زن است.

زمانی که امیر محمد از تخت سلطنت به حبس در قلعه کوهتیز برده شده و در نهایت اندوه و حیرت به سر می‌برده، دو تن از سوی برادرش (سلطان مسعود) نزد وی رفته تا خبری ظاهراً خوش را به او بدهند. وقتی آنها نامه حاوی خبر را به امیر محمد داده‌اند، بنا بر تصحیح دکتر فیاض « **لختی تاریکی**» در وی پیدا آمده! (ص ۱۰) اما چهار نسخه خطی معتبر ما (نسخه‌های NUXW) متفقاً به جای « تاریکی»، « **تازگی**» دارند، که معنی جمله را به کلی تغییر می‌دهد (ص ۸). حتی اگر این چهار نسخه هم، که یکی از آنها (N) در اختیار فیاض بوده، صورت صحیح جمله را نمی‌داشتند باز جای سوال و تأمل بود که چگونه کسی که با تمام وجود در افسردگی و حیرت به سر می‌برد با شنیدن

خبری ناخوش تنها « لختی تاریکی » در او به وجود آمده باشد؟ در حالی که پیدا شدن « لختی تازگی » در وی، بر اثر رسیدن خبری خوش، کاملاً می‌تواند معقول باشد.

داستان حسنگ یکی از بخشهای پر تغییر تاریخ بیهقی است. زمانی که سلطان مسعود با پیغام از خواجه احمد میمندی (وزیر) درباره مجازات حسنگ سؤال کرده، وی بنا بر ضبط فیاض چنین پاسخ داده است: « امرِ خداوند پادشاه است آنچه فرمودنی است بفرماید، که اگر بر وی قرمطی دُرست گردد در خون وی سخن نگویم، بدانکه وی را درین مالش که امروز منم مرادی بوده است » (ص ۲۲۶). کاملاً واضح است که جمله « در خون وی ... مرادی بوده است » پریشان و دستکاری شده است، که دکتر فیاض هم بر پریشانی آن تأکید کرده (همان، حاشیه شماره ۶). این جمله پریشان با ضبط کلمه بالش به جای مالش، که در چهار نسخه ما دیده می‌شود (ZXWU)، نیز تصحیح قیاسی دی به وی، به این صورت منطقی درآمده است: « امرِ خداوند ... در خون وی سخن نگویم، بدانکه دی درین بالش که امروز منم وی بوده است » (ص ۱۷۱)؛ بدین معنا که: من وزیرم، و در این مسند (بالش) که امروز نشسته‌ام دیروز حسنگ نشسته بوده (هر دو هم‌طراز هستیم)، پس صلاحیت آن را ندارم تا درباره قتل حسنگ اظهار نظر کنم، در حالی که سلطان می‌تواند چنین نظری بدهد.

در همین داستان حسنگ چند تغییر دیگر هم روی داده است. در آغاز حکایت آمده: « امروز که من این آغاز قصه می‌کنم » (ص ۱۶۸، به استناد ۱۱ نسخه)، در حالی که فیاض تنها به استناد یک نسخه چاپی (B=چاپ مورلی)، عبارت را چنین دارد: « امروز که من این قصه آغاز می‌کنم » (ص ۲۲۱). کاملاً پیداست که ضبط فیاض امروزی‌تر است، اکثریت نسخه‌ها چیز دیگری می‌گویند. بیهقی در مقایسه جاه و نعمت بوسهل زوزنی با حسنگ، بنا بر ضبط ما، نوشته است: « بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در خین امیر حسنگ یک قطره بود - از روی فضل جای دیگر نشیند » (ص ۱۶۹) که ما ضبط خین (= چشمه) را با تصحیح قیاسی، بر مبنای ۱۴ نسخه خطی، که املائی شبیه خین (با تفاوت نقطه‌ها) داشته‌اند، انتخاب کرده‌ایم؛ در حالی که فیاض تنها به استناد دو نسخه چاپی (A و B=ادیب و مورلی) و یک نسخه خطی ضعیف (S) به جای خین کلمه « جنب » را برگزیده است (ص ۲۲۳). هر چند « خین » اکنون واژه‌ای مهجور است و « جنب » رایج، اما تغییر ذوقی کلمات در تصحیح روشی علمی و معقول نیست. همچنین کلمه از روی که در ۸ نسخه خطی آمده، با توجه به وجود « خین » در جمله، عبارت « از رودی » را متفی می‌سازد.

اما تفاوت بحث‌انگیز دو تصحیح در داستان حسنگ این جمله است: « مادر حسنگ زنی بود سخت‌جگر، او را چنان شنودم که دو سه ماه این حدیث پنهان داشتند » (تصحیح ما، ص ۱۷۹). و فیاض: « مادر حسنگ زنی بود سخت جگرآور، چنان شنودم که دو سه ماه ازو این حدیث نهان داشتند » (ص ۲۳۶). ضبط « سخت‌جگر، او را » بنا بر ۶

نسخه خطی انتخاب شده؛ و ضبط « جگرآور » فیاض در ۸ نسخه خطی آمده است (← حاشیه شماره ۸، ص ۱۷۹ تصحیح ما) بی آنکه خود فیاض به این نسخه‌ها اشاره کرده باشد. بنابراین می‌توان گفت که ضبط ما رجحانی بر ضبط فیاض ندارد، اما اشکال ضبط فیاض در این است که عبارت « سخت جگرآور، چنان شنودم که دو سه ماه این حدیث پنهان داشتند » ناقص است؛ بدین سبب وی بعد از کلمه « دو سه ماه » کلمه « ازو » را افزوده (به تبعیت از ادیب) تا جمله را بسامان کند. به عبارتی، اگر کلمه « ازو » را از ضبط ادیب و فیاض حذف کنیم ضعف انتخاب ایشان آشکار می‌شود. متأسفانه اغلب بیهقی دوستان که با تصحیح فیاض انس گرفته‌اند این تصحیح اخیر ما را نپسندیده و اعتراضهایی داشته‌اند، اما باید توجه داشت که مصححان حق ندارند از پیش خود و بدون هیچ توضیح منطقی عبارات نامأنوس را تغییر دهند (کاری که مرحوم ادیب پیشاوری به فراوانی انجام داده، و مرحوم فیاض هم از او تبعیت کرده است).

چند تفاوت نسبتاً بارز دیگر داستان حسنک در دو تصحیح:

ی.س: سری می‌جنبانیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی که نه چنان است (ص ۱۶۸/س ۱۵)

ف: = = = = = = = = که وی گزاف گوی است (ص ۲۲۲/س ۱۱)

ی.س: حسنک را به بند می‌برد ... تفسی و تعصب و انتقام می‌نمود (۱/ ۱۷۰)

ف: = = = = = تفسی = = می‌بود (۲/ ۲۲۴)

ی.س: به بلخ درایستاد و در امیر می‌دمید (۳/ ۱۷۰)

ف: به بلخ در امیر می‌دمید (۵/ ۲۲۴)

ی.س: چه قصدها کرد ... ولکن نه برفتش (۱۵/ ۱۷۰)

ف: = = = = = نرفتش (۱/ ۲۲۵)

ی.س: کسانی که نامدار و قراری بودند همه آنجا حاضر بودند و نوشتند (۱۰/ ۱۷۳)

ف: = = = = = فراروی = = بنشسته (۱۷/ ۲۲۸)

ی.س: جبه‌ای داشت خیری رنگ، با سیاه می‌زد (۱۲/ ۱۷۳)

ف: = = = = = حبری رنگ = = (۲/ ۲۲۹)

ی.س: و در قباله نوشته بودند (۱/ ۱۷۵)

ف: و دو قباله = = (۱۹/ ۲۳۰)

ی.س: اینت! حسنک و روز دارش (۱۵/ ۱۷۷)

ف: این است حسنک و روزگارش (۱۰/ ۲۳۴)

در پی همه تفاوت‌های بارز دو تصحیح بیهقی را به چند دسته تقسیم کرده و برشمرده‌ایم:

الف

(موارد حذف یا افتادگی یک کلمه، به سبب نامفهوم یا ناخوانا بودن آنها)

توضیح: کلمات سیاه در تصحیح دکتر فیاض افتاده نیست.

- ۱ تصحیح یاحقی و سیدی: مطربان شهر و دُمنیان و بوقیان شادی آباد ... آمدند. (ص ۵/س ۱۰) / جای افتادگی در تصحیح فیاض: ص ۶/س ۵.
- ۲ باید که تا بی‌لُند به خدمت آید با لشکرها (۲۰/۳۰) / فیاض (۲۰/۳۹)
- ۳ و این نکت بازگفت (۷/۷۸) / فیاض (۴/۱۰۴)
- ۴ و مالی از قی حاصل شد، بیشتر پنهان کرد (۱۳/ ۳۹۴) / فیاض: که (۴/ ۵۱۷)
- ۵ کرانه صحرا یکی نُغَل جویی و آبی تُنک درو، (۸/۴۵۵) / فیاض (۹/۵۹۵)
- ۶ مردی از کفات و دهات الرجال، گرفته و زده و کوفته سوری (۱۰/ ۵۵۷) / ف (۱۴/ ۷۳۰)
- ۷ ما را ممکن نبود گریختن، که گناهی نکرده‌ایم و طاعت داریم و دُم دراز است (۱۷/ ۴۵۸) / ف (۱/ ۶۰۰)
- ۸ سواری مرتب در رسید (۲/ ۵۴۷) / ف (۱۶/ ۷۱۷)
- ۹ چون جوق ایشان به لشکرگاه رسیدند (۵/ ۵۹۶) / ف (۱/ ۷۷۶)
- ۱۰ و تا وقت نماز جنگ بود، تا منزل سر بریده آمد (۱۰/ ۶۴۵) / ف (۶/ ۸۳۰)
- ۱۱ ایزد عزّ ذکرة را تقدیرهاست رونده و چون شمشیر برنده (۱۲/ ۶۵۸) / ف (۱۲/ ۸۴۶)
- ۱۲ سپاه سالار ... لباس لیت ... (۱۳/ ۶۸۵) / ف (۱۴/ ۸۷۵)
- ۱۳ تا حق از باطل جدا شود و پیدا آید، و آنچه به کار آید بردارد (۱۴/ ۷۱۱) / ف (۳/ ۹۰۴)

ب

(تغییر یک یا چند کلمه به سبب بدخوانی یا نامأنوس بودن ، بدون تغییر مهم در معنی جمله)

- ۱ تصحیح یاحقی و سیدی: این نعمت بزرگ را که یافته‌ایم تا جهان برماست زود زود از دست ندهیم (ص ۱۸/س ۲۰) / فیاض، به جای عبارت سیاه: تا جان در تن ماست (ص ۲۴/س ۹)
- ۲ و پیغام داد که «نعمت مرا امیرالمؤمنین ببخشید» (۱۸/۲۵) / فیاض: گناه (۷/۳۳)
- ۳ اوقاف اجداد و آباء ایشان هم از پرگار افتاده و طرق و سُبُل آن بگردیده (۱۹/۳۳) / ف: از پر کار (۱۴/۴۳)
- ۴ قومی نو بین کار فروگرفته‌اند، (۲۰/۴۶) / ف: قومی نوآیین (۱۲/۶۰)
- ۵ نظر کنم بر آن و برسم (۱۸/۹۷) / ف: پرسم (۱۶/۱۲۷)
- ۶ و اگر تضریتی کنند (۴/۱۳۳) / ف: تضریی (۱۰/۱۷۴)
- ۷ امیر بخندید و گفت این حدیث بر ایشان بدید نباید کرد (۱/۱۳۵) / ف: پدید (۲۰/۱۷۶)
- ۸ طاهر به یکبارگی سر بیفکند و اندازه به تمامی بدانست (۱۷/۱۳۷) / ف: سپر (۱۴/۱۸۰)
- ۹ خواجه را خدمتها کرده بود و گرم عهدی نموده، در محتش (۱/۱۴۷) / ف: گرم عهدی (۲/۱۹۳)
- ۱۰ مردی است کژ افکار و گزاف گوی (۸/۱۵۹) / ف: گزاف کار (۵/۲۱۰)
- ۱۱ چه قصدها کرد ... ولکن نه برفتش (۱۵/۱۷۰) / ف: نرفتش (۱/۲۲۵)
- ۱۲ و مادر حسنک زنی بود سخت جگر، او را چنان شنودم که دو سه ماه - این حدیث پنهان داشتند (۱۰/۱۷۹) / ف: سخت جگرآور، ازو، نهان (۷/۲۳۶)
- ۱۳ هر کس ... تاوھی و توجعی نمودی (۶/۱۸۴) / ف: تأذیی (۸/۲۴۲)
- ۱۴ بوالوزیر دیوان صدق و نفقه به من داد (۱۷/۱۸۴) / ف: صدقات و نفقات (۴/۲۴۳)
- ۱۵ نکته چند سبک دستی از آن بگویم، که فایده‌هاست درین وکیل کردن این امام (۱۷/۱۹۰) / ف: سبک از هر دستی، گسیل (۲۱/۲۵۰)
- ۱۶ امیر گوزگانان و همه سالاران محتشم، از آن سامان و خراسان به در خیمه امیر... آمدندی (۱/۱۹۳) / ف: از آن سامانی و خراسانی (۱۷/۲۵۳)
- ۱۷ آن مادرش همچنان حالان و نالان می‌آمد (۱۰/۱۹۵) / ف: نالان نالان (۶/۲۵۷)
- ۱۸ بلند پای پوشیده (۱۷/۱۹۹) / ف: موزه بلند ساق (۱۶/۲۶۲)
- ۱۹ و به عبث نداشته‌اند (۱۹/۲۰۶) / ف: عیب (۸/۲۷۲)
- ۲۰ روز آخر بجز کفن بردند؟ (۱/۲۳۶) / ف: نه به آخر (۱/۳۱۰)

- ۲۱ و ایشان را هیچ نعت ارزانی ندارد (۳/ ۲۹۱) / ف: لقب (۷/ ۳۸۶)
- ۲۲ از طیب پرسیدم، گفت زار برآمده است (۱۶/ ۳۴۸) / ف: به زاد (۵/ ۴۶۵)
- ۲۳ هم به چنبر گذشته باید بود (۶/ ۳۵۰) / ف: گذار خواهد (۲/ ۴۶۷)
- ۲۴ خواهی اندک‌تر از جهان بپسند (۸/ ۳۵۰) / ف: بپذیر (۴/ ۴۶۷)
- ۲۵ اسبان هشت سر، که به قود بردند، با زین و ساخت زر (۸/ ۳۵۴) / ف: مقود (۱۶/ ۴۷۱)
- ۲۶ پس از آن تشبیه بزرگی امیرالمؤمنین ... بر چه جمله کرد (۲/ ۳۵۵) / ف: تهنیت (۱۱/ ۴۷۲)
- ۲۷ غلامی بیست داشت و پنجاه و شصت دیگر گرد کرد تا با ری برفت (۱۹/ ۳۸۶) / ف: خرید (۱۵/ ۵۰۷)
- ۲۸ بر شهری زد که آن را بنارسی گویند از ولایت گنگ دیو (۷/ ۳۹۴) / ف: بنارس، گنگ بود (۱۶/ ۵۱۶)
- ۲۹ هر مهتر که او را بدید ناچار سغبه او شد (۱۱/ ۳۹۹) / ف: شیفته (۱/ ۵۲۳)
- ۳۰ زر ... در کیسه‌های حریر سرخ و سبز، و سیم در کیسه‌هایی از دیداری (۸/ ۴۰۵) / ف: زرد دیداری (۱۲/ ۵۳۰)
- ۳۱ چو چوپان بد دوع بازآورد (۱۴/ ۴۰۷) / ف: داغ (۸/ ۵۳۳)
- ۳۲ خوش خوشک می می‌خورد و رنگ رنگ سماعی ... می‌شنید (۵/ ۴۱۳) / ف: نرمک نرمک (۱۸/ ۵۳۹)
- ۳۳ نشاط شراب کرد، و نمود بس بطری، که دلش سخت مشغول بود (۵/ ۴۱۸) / ف: طربی (۲/ ۵۴۶)
- ۳۴ پیغامی آمد که شما را جواب فرموده آید (۲۰/ ۴۲۶) / ف: چوب (۴/ ۵۵۷)
- ۳۵ اگر بد کرد خود بی حد دید (۱/ ۴۵۱) / ف: بچشید (۲/ ۵۸۹)
- ۳۶ خواجه اینجا باشد با بئه، و اندیشه می‌کشد (۱۴/ ۴۵۲) / ف: می‌کند (۱۵/ ۵۹۱)
- ۳۷ ما مثال دادیم تا وی را اسیر گرفتند (۱۴/ ۴۵۵) / ف: از اسب (۱/ ۵۹۶)
- ۳۸ سوار و پیاده قلعت در ایشان بدویدند و ... جماعتی از ایشان بگرفتند. (۹/ ۴۶۲) / ف: پریدند (۱۳/ ۶۰۴)
- ۳۹ در همه جنگها بتر آمدند و در خط می‌شدند (۱۵/ ۴۶۲) / ف: شکسته شده بستوه آمدند و در غیظ (۲/ ۶۰۵)
- ۴۰ جهد کن و سعی و کافر نعمت کُش (۱۴/ ۴۶۴) / ف: کن به کشتن کافر (۷/ ۶۰۷)
- ۴۱ ستوران بمانند و نخبه لشکر که بر سر کار رسد اندکی مایه باشد (۱۰/ ۴۷۰) / ف: پخته (۸/ ۶۱۵)
- ۴۲ خصمان به تیزی درآمده و دست یافته (۱۰/ ۴۸۲) / ف: به نیرو (۱۷/ ۶۳۱)
- ۴۳ مردم بسیار فراز آورده است از کمیج و کنجینه (۳/ ۴۹۰) / ف: فرا، کنجینه و کمیجیان (۹/ ۶۴۲)
- ۴۴ رسولی رسید از پسران علی تگین، اوکایی محتشم، نام وی موسی تگین (۱۰/ ۴۹۳) / ف: اوکا لقب (۳/ ۶۴۷)
- ۴۵ عراقیان که بدیشان پیوسته‌اند دست به کار آوردند (۹/ ۴۹۵) / ف: بدانها، زده‌اند (۱۴/ ۶۴۹)

- ۴۶ به شکار شیر رفت ... و هفت روز کاری نیکو برفت (۴/ ۴۹۷) / ف: شکاری (۱۶/ ۶۵۱)
- ۴۷ علفهای نگاه دار که ساخته بودند ... فروختن گرفتند (۲/ ۵۰۵) / ف: علفها که نگاه داشتن را (۳/ ۶۶۳)
- ۴۸ امیر را تب گرفت، تب سوزان و سرسان می افتاد (۱۲/ ۵۰۶) / ف: سرسامی افتاد (۲۱/ ۶۶۴)
- ۴۹ و غلامان سرایی ... در آن سرای بزرگ چندین راه بایستادند (۱۳/ ۵۲۳) / ف: رده (۱۸/ ۶۸۸)
- ۵۰ هیچ ... پرده دار و بوقی و دمامه زن نماند که نه صلت ... بدو رسید (۶/ ۵۲۵) / ف: دبدبه زن (۲/ ۶۹۱)
- ۵۱ قلعیت همچنین عروس بر کار بود. و آخر ... دیوار فرود آوردند (۳/ ۵۳۵) / ف: عروسی بکر (۱۵/ ۷۰۳)
- ۵۲ و راست به کوچه مانست از رباط محمد سلمان تا شهر (۱۲/ ۵۳۵) / ف: رباط محمد سلطان (۱۰/ ۷۰۴)
- ۵۳ چون تاری موی گداخته، ولکن سخن هوشیار گفت (۱۴/ ۵۴۲) / ف: سخت هوشیار. گفت: (۱۷/ ۷۱۲)
- ۵۴ که در هشت و نه سال این مرد در رسید و بر آسمان جاه رفت (۴/ ۵۴۳) / ف: را برکشید (۸/ ۷۱۳)
- ۵۵ و هر کسی نو سخنی گفتند و بندگی نمودند (۱/ ۵۴۹) / ف: نوعی سخنی (۱۲/ ۷۱۹)
- ۵۶ خراجی از ایشان بیش نخواستند، که آن را محبوس کرده آید (۱۳/ ۵۵۶) / ف: محسوب (۱۷/ ۷۲۹)
- ۵۷ دیگر اعیان شهر جمله شدند و به استقبال ابراهیم ینال آمدند (۱۱/ ۵۵۷) / ف: جمع (۱۵/ ۷۳۰)
- ۵۸ و اگر به آخر رجوع خواهی کرد این پند که دادم کفایت باشد (۷/ ۵۵۹) / ف: با خرد (۲۱/ ۷۳۲)
- ۵۹ از میان کمیجیان به پرکه می خواهد بیاید (۵/ ۵۶۳) / ف: پرکد (۱۲/ ۷۳۷)
- ۶۰ لشکر بسیار علف گرد کرد و به آخر به کار نیامد (۱۲/ ۵۶۷) / ف: نیاز (۲۰/ ۷۴۱)
- ۶۱ مثله کردن و زنان حرام مسلمانان را به حلال داشتن (۹/ ۵۹۳) / ف: حُرْم (۹/ ۷۷۲)
- ۶۲ صلاح وقت این است. پیردازد چنانکه واجب کند (۱۵/ ۵۹۶) / ف: برگزارد (۱۳/ ۷۷۶)
- ۶۳ ازین گریختن و تاختن و جنگ و جلب و شورش باز رهید (۷/ ۵۹۷) / ف: جدال (۹/ ۷۷۷)
- ۶۴ خلّتی داشت با بوسهل زوزنی به حکم مناسبت در ادب (۱۴/ ۶۰۵) / ف: حالی (۲/ ۷۸۷)
- ۶۵ و از بد خوئی و عادت او دانست که نپذیرد (۱۴/ ۶۱۰) / ف: زعارت (۱۰/ ۷۹۱)
- ۶۶ بگوی تا زه کار بنگرم (۳/ ۶۱۲) / ف: ره کار (۱۹/ ۷۹۲)
- ۶۷ گفت نباید که بونصر حيله می آرد تا با من به سفر نیاید (۱۷/ ۶۱۲) / ف: حال (۱۶/ ۷۹۳)
- ۶۸ اعتقاد من باری آن است که ... (۱۳/ ۶۱۳) / ف: پیش من (۹/ ۷۹۴)
- ۶۹ ای آنکه غمگین و سزاواری (۱/ ۶۱۶) / ف: غمگنی (۶/ ۷۹۷)
- ۷۰ که جنگ را در قائمه افکنده شود که مسافت نزدیک است (۲/ ۶۴۲) / ف: قائم (۹/ ۸۲۶)

- ۷۱ مستبد و به رأی خویش بود (۵/ ۷۱۰) / ف: مستبد به رای (۳/ ۹۰۲)
- ۷۲ هرون به خوارزم عاصی شد و راه جوانان گرفت (۱/ ۷۱۵) / ف: خائن (۱۶/ ۹۰۶)
- ۷۳ این به یک روی خوب از وی فراستد و به دیگر روی... (۹/ ۷۱۸) / ف: به یک روی این جواب (۱۱/ ۹۱۰)
- ۷۴ و مردی بود... شریری طماعی نه درست (۱/ ۷۲۰) / ف: نادرستی (۱۹/ ۹۱۱)
- ۷۵ گفت گرد بر گرد این قوم برای تا چه توانی کرد (۱۰/ ۷۲۱) / ف: برگرد و گرد (۱۳/ ۹۱۳)
- ۷۶ به سخون سیم و زر گردنهای محتشم تر ایشان نرم کردم، تا رها دادند و به درگاه آمدند (۱۱/ ۷۲۱) / ف: سخن، محتشم ترانشان، رضا (۱/ ۹۱۴)
- ۷۷ خان از دیگر روی پوشیده رسولی فرستاد (۱۱/ ۷۲۳) / ف: خانان، فرستادند (۴/ ۹۱۶)
- ۷۸ چنین نمایند شمشیر... / که کرد باید... نامه گذشته بخوان (۵/ ۷۳۰) / ف: بماند/ چو / مخوان (۳/ ۹۲۴)
- ۷۹ امیر سخت شاد شد ازین گرفتنِ خاینان (۱۲/ ۷۳۰) / ف: خونیان (۱۳/ ۹۲۴)
- ۸۰ تا طمع به این فرود آید و این کافران نعمت را براندازد (۷/ ۷۴۵) / ف: تا طمع را (۱۰/ ۹۴۱)
- ۸۱ زنان و فرزندان همه به دست باز رسیدند، که همه نوادر است (۵/ ۷۴۸) / ف: باغی افتادند (۱۹/ ۹۴۴)

ج

(تغییر یک یا چند کلمه، به سبب بد خوانی یا نامأنوس بودن آنها، با تغییر اساسی در معنی جمله)

- ۱ تصحیح یاحقی و سیدی: نامه به امیر دادند، برخواند و لختی تازگی در وی پدید آمد. (ص ۸/س ۱۰)
- فیاض، به جای تازگی و پدید دارد: تاریکی، پیدا. (ص ۱۰/س ۷)
- ۲ یاحقی و سیدی: او را گویند حیلّتی باید ساخت (۹/۱۳) فیاض، به جای کلمه سیاه: با سستی (۱/۱۷)
- ۳ ناحیت سپاهان و مردم آن جانبان را عبرتی تمام است (۷/۱۷) / فیاض: جهانیان (۵/۲۲)
- ۴ خطیب شهر، که مردی پیر و فاضل و لسن و جهان گشته بود (۱۰/۱۷) / ف: آسن (۱۰/۲۲)
- ۵ کردش او نه خوب و چهرش خوب (۶/۵۲) / ف: دانش (۱/۶۸)
- ۶ نیک جهد کردیم تا آلتوناش را در توانستیم یافت به آموی (۱۲/۷۹) / ف: به مویی (۱۷/۱۰۵)
- ۷ و چون آرزو آید شکالش کند (۶/۹۴) / ف: سگالش (۲۰/۱۲۲)
- ۸ چوب چندان زنند که کم از حدّ باشد (۱۹/۹۷) / ف: صد (۱۷/۱۲۷)

- ۹ هفتاد و آند تن را به هنجار آوردند (۶/۹۸) /ف: بخارا (۶/۱۲۸)
- ۱۰ آنجا کافران بلندتر و قوی‌تر بودند (۹/۱۰۴) /ف: پلیدتر (۱۰/۱۳۶)
- ۱۱ در زمین اسلام و کفر نشان نمی‌دهند (۲/۱۰۵) /ف: اسلام از کفر (۳/۱۳۷)
- ۱۲ آنجا هفت روز جنگ پایست کرد (۱۷/۱۰۹) /ف: پایست (۱۶/۱۴۳)
- ۱۳ و بر همه راهها طالع گماشته است (۵/۱۲۶) /ف: طلائع گذاشته است و گماشته (۸/۱۶۵)
- ۱۴ نخست گردن او را بگاز کنم تا جان و جگر بکند (۱۳/۱۴۲) /ف: فگار، می‌بکند (۸/۱۸۷)
- ۱۵ بوسهل ... در خین امیر حسنک یک قطره آب بود - از روی فضل جای دیگر نشیند - (۷/۱۶۹) /ف: جنب، از رودی - (۳۴/۲۲۳)
- ۱۶ حسنک را به بند می‌برد ... و تَفْشِی و تعصب و انتقام می‌نمود (۱/۱۷۰) /ف: تشفی، می‌بود (۲/۲۲۴)
- ۱۷ دی درین بالش که امروز منم وی بوده است (۱۳/۱۷۱) /ف: وی، مالش، مرادی (۵/۲۲۶)
- ۱۸ کسانی که نامدار و قراری بودند همه آنجا حاضر بودند و نوشتند (۱۰/۱۷۳) /ف: فرا روی، بنشسته (۱۷/۲۲۸)
- ۱۹ جبه‌ای داشت خیری رنگ با سیاه می‌زد (۱۲/۱۷۳) /ف: حبری رنگ (۲/۲۲۹)
- ۲۰ اسب را برانگیختم و نیک رو کردم و بچه از مادر جدا ماند (۶/۱۹۵) /ف: نیک نیرو (۱/۲۵۷)
- ۲۱ حدیث برادر ما و عقد در آن است، نکاح با وی نکنند (۴/۲۱۳) /ف: و نگاه (۶/۲۸۰)
- ۲۲ هر چند به تن خویش کاری و سُخنی باشند (۵/۲۱۵) /ف: سخی (۷/۲۸۳)
- ۲۳ و آنچه دادند و آنچه را خوردند (۲/۲۳۶) /ف: آن کجا (۲/۳۱۰)
- ۲۴ خوانها برسم غزنین روان شد از بره‌گان ... و نانهای پخته (۱/۲۳۷) /ف: یخه (۶/۳۱۱)
- ۲۵ مطربان ترند و زنان پای‌کوب ... دست به کار بردند و پای کوفتند (۲/۲۳۷) /ف: ترمذ (۹/۳۱۱)
- ۲۶ پسر سخت نجیبش مانده است. (۱۲/۲۳۹) /ف: نخستش (۱۱/۳۱۴)
- ۲۷ از پروان برگرفتند و همچنین با شادی و نشاط می‌آمدند (۱۰/۲۴۵) /ف: برفتند (۱/۳۲۲)
- ۲۸ سبزیها و دیگر چیزها که نُزّه را شایست همه را بر باید کند (۱۰/۲۵۵) /ف: تره (۸/۳۳۵)
- ۲۹ از حیوران بورا نخجیر دررسید و شکار کرده آمد (۴/۲۶۱) /ف: جانور (۷/۳۴۳)
- ۳۰ به جمله مملکت نامه‌ها رفت در معنی تخلیق مساجد و عرض مجالس (۱/۲۷۱) /ف: محابس (۷/۳۵۶)
- ۳۱ همه اولیا و حشم و تاجیکان با سپید آمدند (۲/۲۸۹) /ف: حاجبان (۱۶/۳۸۳)
- ۳۲ ترجمه‌ای راست چون دیبای دو روی (۱/۲۹۲) /ف: دیبای رومی (۱۳/۳۸۷)

- ۳۳ عهدنامچه که از بغداد... و آنچه استاد ترجمه کرده بود، نبشت (۹/ ۲۹۲) /ف: عهد، آنچه از (۵/ ۳۸۸)
- ۳۴ دویست یمل شاره به غایت نیکوتر از قصب (۷/ ۲۹۳) /ف: میل (۶/ ۳۸۹)
- ۳۵ آن آلتونتا ش است نه دلو آسیا (۴/ ۳۰۶) /ف: نه دیو سیاه (۱۶/ ۴۰۵)
- ۳۶ و پسر ولکین، شهر یوش، بادی در سر کرده بود (۴/ ۳۴۵) /ف: گوهر آگین (۱/ ۴۶۱)
- ۳۷ گوهر آیین خازن و خمارتاش، و خیلی از ترکمانان فرستاد (۵/ ۳۴۵) /ف: گوهر داس (۳/ ۴۶۱)
- ۳۸ جهان گذرنده دارخلود نیست (۱۳/ ۳۴۹) /ف: را خلود (۷/ ۴۶۶)
- ۳۹ پیر پردل با حشمت قدیم (۱۳/ ۳۵۰) /ف: پیری پُردان و (۱۰/ ۴۶۷)
- ۴۰ به تعجیل مرتبه کردن بازگشت به سرای بوالفضل میکائیل (۱۰/ ۳۵۸) /ف: مرتب کردند و (۱۶/ ۴۷۶)
- ۴۱ در باب ارتگین، که خود او را برداشت (۱۸/ ۳۶۰) /ف: که خواهر او را داشت (۱۴/ ۴۷۹)
- ۴۲ تاجی از مورد بافته و با گل منثور بیاراسته بر سر نهاد و پای کوفت (۱۴/ ۳۷۹) /ف: گل سوری (۱۹/ ۴۹۸)
- ۴۳ از ما دور بودند و به رجاء نزدیک (۱۱/ ۳۸۸) /ف: برجایی تا نزدیک (۱۲/ ۵۰۹)
- ۴۴ این گوسپندان را به رباط گرزوان به نرخ روز فروختن (۱۱/ ۳۹۱) /ف: به رباط کروان (۹/ ۵۱۳)
- ۴۵ زیادت از دیدار چالاکی با رامش داشت (۲۰/ ۴۰۲) /ف: جلفی و بدآرامی (۹/ ۵۲۷)
- ۴۶ محفوری و قالی و کنیس (۵/ ۴۰۵) /ف: کیش (۹/ ۵۳۰)
- ۴۷ رافع ... عاصی شد و بسیار همگنان از مرو سوی وی رفتند (۱۳/ ۴۱۵) /ف: ممکنان (۱۹/ ۵۴۲)
- ۴۸ از پیش وی به آندخود و سدره در آمدند (۸/ ۴۳۴) /ف: راند خود و میله (۱۲/ ۵۶۶)
- ۴۹ گز می آوردند و... بر آن شرف می افگندند، تا به بالای قلعتی برآمد (۱۸/ ۴۳۷) /ف: برف (۱۴/ ۵۷۱)
- ۵۰ کبوتران نفت اندود ... و ددگان به قار اندود و آتش زده دویدن گرفتند (۹/ ۴۳۸) /ف: برف اندود (۱۰/ ۵۷۲)
- ۵۱ و این قلعت از دار و برد نداشت حصانتي (۱۱/ ۴۵۰) /ف: ادات نبرد (۶/ ۵۸۸)
- ۵۲ محفوری و ... پنج هزار تا کنیس (۴/ ۴۵۷) /ف: کیش (۱۹/ ۵۹۷)
- ۵۳ به شهر باید فرستاد تا به لَت از مردمان بستاند، بر مقدار یسار (۱۳/ ۴۵۸) /ف: بسیار (۱۷/ ۵۹۹)
- ۵۴ و کشتیهای عروس دیدند کز هر جای آمد و بگذشت (۱۶/ ۴۵۹) /ف: روس (۷/ ۶۰۱)
- ۵۵ نامه... درج این خدمت فرستادم تا رای عالی بر آن واقف گردد (۱۲/ ۴۶۷) /ف: به خدمت (۴/ ۶۱۱)
- ۵۶ از یشان صیادی و دست درازی یی نرفته (۲۳/ ۴۷۳) /ف: خیانتی (۲۱/ ۶۱۹)
- ۵۷ چنین روی داشت، تا دل برداشته نیاید (۵/ ۴۸۰) /ف: دل بد داشته (۱۵/ ۶۲۸)

- ۵۸ چون ازین نَبأها واقف گشت (۱۶/ ۴۸۶) /ف: نامه‌ها (۱۵/ ۶۳۷)
- ۵۹ رسولی رسید ... اوکایی محتشم، نام وی موسی تگین (۱۰/ ۴۹۳) /ف: اوکا لقب (۳/ ۶۴۷)
- ۶۰ بومنصور پسر بوالقاسم علی نوکی (۲۲/ ۴۹۸) /ف: بونصر (۱۰/ ۶۵۴)
- ۶۱ آن را دُرگران در قلعت راست می‌کردند (۱۶/ ۴۹۹) /ف: زرگران (۱۳/ ۶۵۵)
- ۶۲ به صَفَّة تابستانی آمد که از باغ دور نیست (۱۴/ ۵۰۰) /ف: صَفَّة نائبان (۲/ ۶۵۷)
- ۶۳ خویشان را به گرو چیزی مکن که سزاوار خشم آفریدگار گردی (۱۳/ ۵۱۳) /ف: نگر و چیزی (۱۲/ ۶۷۴)
- ۶۴ ترکمانان در حدود ممالک پیراگندند و شهریون غارت کردند (۲۰/ ۵۱۶) /ف: شهر تون (۶/ ۶۷۹)
- ۶۵ و عامل، بوطلحه شبلی از وی به فریاد (۲۱/ ۵۱۶) /ف: بوطلحه شبیانی (۸/ ۶۷۹)
- ۶۶ امیر از این سخت در خط شد (۱۱/ ۵۲۸) /ف: در خطر (۱۴/ ۶۹۵)
- ۶۷ عارض مردی کم سخن بود (۱/ ۵۳۲) /ف: کمر سخت (۱۹/ ۶۹۹)
- ۶۸ خلعت امیری ولایت پرشور پوشید و رسم او کردند (۱۶/ ۵۳۶) /ف: رسم خدمت به جای آورد (۱۶/ ۷۰۵)
- ۶۹ و حدیث بون و طالقان از کشتن و غارت (۱/ ۵۳۹) /ف: فاریاب (۱۶/ ۷۰۸)
- ۷۰ واجب نکردی ... که این کار بزرگ و دُرُست پَرْد بایست کرد (۶/ ۵۴۲) /ف: را دست باید کرد (۷/ ۷۱۲)
- ۷۱ شنیدم از یک اسبان که بر اثر می‌رسیدند (۹/ ۵۴۸) /ف: نیک اسبان (۱۲/ ۷۱۹)
- ۷۲ خویشان را به درگاه افگندند از راه بیابان طبس، از سوی بُست (۱۸/ ۵۴۹) /ف: طبسین (۱۷/ ۷۲۱)
- ۷۳ سوی او نبشته بود از جانب داشت و کنج (۶/ ۵۵۱) /ف: اورکنج (۱۴/ ۷۲۳)
- ۷۴ و ما بندگان سواره هستیم، لشکری از هر دستی (۴/ ۵۵۴) /ف: به ستارآباد هستیم، با لشکری (۱۶/ ۷۲۶)
- ۷۵ به باب بندگان، و خوبی لشکر که با ایشان است عنایتی باشد (۱۰/ ۵۵۴) /ف: جوقی (۴/ ۷۲۷)
- ۷۶ تا مردم آن نواحی... طاعت نمودند خود را به کار داشتند (۸/ ۵۵۸) /ف: نگاه (۱۶/ ۷۳۱)
- ۷۷ به مجلس قضای خرد حاضر باید آمد تا تقویمها ... گواهی دهند واعیان را (۱۴/ ۵۶۰) /ف: ایشان را (۹/ ۷۳۴)
- ۷۸ علف بسازند، به راون و ارهن و بغلان بیست روزه (۲۰/ ۵۶۰) /ف: بروقان (۱۶/ ۷۳۴)
- ۷۹ و آنجا درنگی کرد و به راون آمد (۱/ ۵۶۵) /ف: پروان (۵/ ۷۳۹)
- ۸۰ بازگشت از آب پنج و بر برکیان مقام کرد (۳/ ۵۶۵) /ف: آن روی آب (۸/ ۷۳۹)
- ۸۱ پیرزنی گردیزی زهری درگشاد... و چیزی دیگر بر آن افگند (۱۶/ ۵۷۲) /ف: از بزی زهره (۱۱/ ۷۴۸)
- ۸۲ بنده باز نمود تا تدبیر آن ساخته آید، که درو سخنی است (۸/ ۵۷۴) /ف: در سختی (۴/ ۷۵۰)

- ۸۳ می گفتند که ری و جبال رایگان پیش ماست (۵۷۸/ ۱۱) /ف: و گرگان (۷/ ۷۵۵)
- ۸۴ قلب امیر از جای برفت و جهان یک آواز شد و ترکاترک بخاست (۵۸۵/ ۸) /ف: پربانگ و آواز (۲/ ۷۶۳)
- ۸۵ آب شدگی باشد و خللی افتد که آن را درنتوان یافت (۵۹۰/ ۱۳) /ف: آب شد، که (۷/ ۷۶۹)
- ۸۶ جمله شدند سرداران و درین باب رای زدند (۵۹۵/ ۱۱) /ف: جمله سران یکجا شدند (۲/ ۷۷۵)
- ۸۷ و این سه مقدم که هستید ... بدین ولایتها که نامزد شما شد بروید (۵۹۷/ ۴) /ف: و درین سه جای (۵/ ۷۷۷)
- ۸۸ تا یک چندی درین ناحیتهای بیاساییم و کار خویش بسازیم (۵۹۹/ ۳) /ف: از این ناختنها (۳/ ۷۷۹)
- ۸۹ گفت ...، اِشْرَبْ وَاطْرَبْ وَاَدْعِ الدنیا، برفور خوردنی... پیش آوردند (۶۰۴/ ۱۳) /ف: بخور (۱۸/ ۷۸۵)
- ۹۰ امیر را این سخون نامقارب نیامد (۶۱۰/ ۱۵) /ف: سخن ناموافق (۱۲/ ۷۹۱)
- ۹۱ نه آنستی که من این ابیات یادکردم (۶۱۵/ ۱) /ف: بدان مانستی (۱۷/ ۷۹۵)
- ۹۲ از بهر آن کجا ببرم نامش (۶۱۶/ ۲) /ف: نبرم (۷/ ۹۷۹)
- ۹۳ فرمان کنی و یا نکنی بررسم (۶۱۶/ ۱۰) /ف: ترسم (۱/ ۷۹۸)
- ۹۴ چون آن را بر علی بن عیسی الوزیر خواندم (۶۲۱/ ۱) /ف: ابوالحسن علی بن الفرات الوزیر (۳/ ۸۰۲)
- ۹۵ پیری آخور سالار با بگتگین آیدوسنقر و... بر مقدمه (۶۲۱/ ۱۰) /ف: بگتگین آبدار [برساقه] وسنقر (۱۵/ ۸۰۲)
- ۹۶ شنوده بود که ..راهها بر وی فرو خواهد گرفت به تعجیل سوی او بکشید (۶۲۳/ ۱) /ف: اون کشید (۳/ ۸۰۴)
- ۹۷ امیر به تاختن رفت... و ره پرسی گرفته (۶۲۴/ ۱۱) /ف: درّه بی رهی (۱۷/ ۸۰۵)
- ۹۸ و چون ترسیدند بُنه‌ها را به تعجیل براندند تا سوی نسا روند (۶۲۵/ ۱۴) /ف: نرسیدند (۳/ ۸۰۷)
- ۹۹ این سرای بیع می کردند که به نام او آنجا باغ و سرای کنند (۶۲۹/ ۸) /ف: ببناء او، کند (۱۰/ ۸۱۱)
- ۱۰۰ بیست و آند هزار قفیز غله در کندوها غارت کرده شده است (۶۳۱/ ۲) /ف: انبار (۴/ ۸۱۳)
- ۱۰۱ هیچ جای خواست ایشان نیست که ... (۶۳۷/ ۶) /ف: هیچ (۱۳/ ۸۲۰)
- ۱۰۲ گرمایی سخت و ریگ تفته، و علفی نایافت (۶۴۰/ ۶) /ف: و تنگی نفقه، و علف (۵/ ۸۲۴)
- ۱۰۳ بزرگ و فات لشکری باشد شانزده هزار سوار نیک (۶۴۴/ ۱) /ف: آفتی (۹/ ۸۲۸)
- ۱۰۴ خراتکین داشت و هرکس را زد نه اسب ماند و نه مرد (۶۵۰/ ۵) /ف: حربۀ زهرآگین (۹/ ۸۳۵)
- ۱۰۵ خود روی پوش پیش زین نهاده و شمشیر کشیده به دست (۶۵۰/ ۸) /ف: خود روی به قربوس زین (۱۳/ ۸۳۵)
- ۱۰۶ به حصار برکدز رسیدم... آب برکدز را گذاره کردم (۶۳۵/ ۳) /ف: حصار کرد، آب برکرد (۸/ ۸۳۹)
- ۱۰۷ آن داوریه را اعیان چُست... تسکین می دادند (۶۶۰/ ۱۴) /ف: اعیان حشم (۱/ ۸۴۹)

- ۱۰۸ امیر گفت پیراگنید که به فال امروز هرچیزی ساخته است (۱۲/ ۶۸۳) /ف: کوتوال (۶/ ۸۷۳)
- ۱۰۹ سپاهسالار... و لباس لیت از خزانه ملحم پوشیده (۱۳/ ۶۸۵) /ف: از خزینه (۱۴/ ۸۷۵)
- ۱۱۰ این مشتی ژاژ است...، از کوس دریدن در راه و جز آن (۱/ ۶۸۶) /ف: گوش بریدن (۱/ ۸۷۶)
- ۱۱۱ و آن سر درداشت و سخت دیر بماندند (۵/۶۹۴) /ف: سه در داشت - (۱۷/۸۸۴)
- ۱۱۲ و بسیار شراب آوردند در ساعت از میدان به باغ، و ساختگیها (۱۵/ ۶۹۹) /ف: رفت، ساتگینها (۱۱/ ۸۹۱)
- ۱۱۳ نیکو فراستانند و سخون زشت را بیندازند، و اگر پست (۹/ ۷۱۳) /ف: سخن، اگر بست است (۱۴/ ۹۰۵)
- ۱۱۴ چنین نبشت بوریحان در مسامره خوارزم (۶/ ۷۱۵) /ف: مشاهیر خوارزم (۲/ ۹۰۷)
- ۱۱۵ نباید امیر محمود بیازارد و یخنی نهد و گوید چرا ... (۱۰/ ۷۱۶) /ف: بحثی (۸/ ۹۰۸)
- ۱۱۶ و این کرامت و مراتب یابد به هر جای (۱۱/ ۷۱۶) /ف: مزیت (۹/ ۹۰۸)
- ۱۱۷ چنان خواست که تقرّب درین نکته او را بودی (۱۳/ ۷۲۲) /ف: تفرّد (۳/ ۹۱۵)
- ۱۱۸ چون این خبر به امیر محمود رسید در جهان افتاد و بد گمان شد (۳/ ۷۲۳) /ف: خیال (۹/ ۹۱۵)
- ۱۱۹ لطایف نجدی به کار آورد تا قوم را به جوالی فرو کرد (۱۰/ ۷۲۸) /ف: لطایف الحیل، جوال (۱۵/ ۹۲۱)
- ۱۲۰ کس را از اتباع و ارباب زهره نباشد که خون ارباب ملک ریزد (۱۱/ ۷۲۹) /ف: اذنب (۵/ ۹۲۳)
- ۱۲۱ همه مال و تبار مأمونیان فروگرفتند (۲/ ۷۳۱) /ف: آل (۲/ ۹۲۵)
- ۱۲۲ صاحب برید را بفریفته تا به مراد او انفاس کردی (۱/ ۷۳۴) /ف: انها (۹/ ۹۲۸)
- ۱۲۳ عبدالجبار را نگاه داشت، که جاسوسان داشت بر هرون (۷/۷۳۴) /ف: فروگیرد، و وی (۱۵/۹۲۸)
- ۱۲۴ به جایی آمد که شمر آنجا تمام است (۱۲/ ۷۳۷) /ف: به جای آمد که آنرا ضمیر انحا (۱۱/ ۹۳۲)
- ۱۲۵ مدد باید کرد... این گرگ پیر را تا آن کار چون جنگ ساخته آید (۷/ ۷۳۹) /ف: حسنک (۱۳/ ۹۳۴)
- ۱۲۶ سلجوقیان را که تیغ وی بودند نزدود که دمار از تو برنیاورند (۱۶/۷۴۴) /ف: تبع، نگفت، برآورند (۱/۹۴۱)
- ۱۲۷ در بسیار جنگها بودم ... چون مرو، و خانیان به دشت کتر (۹/ ۷۴۶) /ف: خانیات به دشت کرد (۱۴/ ۹۴۲)

د

(حذف یا افتادگی عبارتی کوتاه به سبب سهو یا عدم فهم آن)

توضیح: فیاض عبارات سیاه را ندارد.

- ۱ تصحیح یاحقی و سیدی: امیر محمد... چون روزی دو برآمد و از ما کسی نرفت دلش به جایها شد
(ص ۶۱/س ۲۰) / محل افتادگی در تصحیح فیاض (ص ۸۱/س ۱۲)
- ۲ خواجه حسین کدخدای... کدخدای امیر محمد، به درگاه رسید (۸/۸۱) / ف: (۲/۱۰۸)
- ۳ و طاهر و عراقی و دبیران که از ری آمده بودند به دیوان رسالت با بونصر مشکان می نشستند. و طاهر و عراقی بادی در سر داشتند بزرگ. (۲/۸۲) / ف: (۱/۱۰۹)
- ۴ سیل وی در سیل مملکتهای بزرگتر آن است که (۸۶/ ۱۴) / ف: (۱۷/ ۱۱۲)
- ۵ و به بلخ درایستاد و در امیر می دمید که ناچار حسنگ را بر دار باید کرد (۳/ ۱۷۰) / ف: (۵/ ۲۲۴)
- ۶ و بلا و قضا برین حالا یار شد (۹/ ۲۱۵) / ف: (۱۲/ ۲۸۳)
- ۷ آنگاه رای، رای خداوند راست در آنچه بیند و فرماید. (۱۸/ ۲۱۹) / ف: (۲/ ۲۸۹)
- ۸ و پشت آن استوار پوشیده، کوتاه گونه (۱۵/ ۲۵۹) / ف: (۲/ ۳۴۱)
- ۹ برادر زعیم بلخ و پسرعم رئیس سرخس و تنی چند از گردنکشان (۱۷/ ۲۶۸) / ف: (۷/ ۳۵۳)
- ۱۰ چون شکست دندانقان روی داد سوری با ما به غزنین آمد (۵/ ۴۰۶) / ف: (۱۳/ ۵۳۱)
- ۱۱ باز نمودند که حاکم اینجا امیر بغداد است، و در بغداد است (۱۷/ ۴۲۴) / ف: (۱۳/ ۵۵۴)
- ۱۳ او رفت و سامانیان و سیمجوریان رفتند و سلطان محمود نیز برفت (۱۵/ ۴۴۸) / ف: (۲۰/ ۵۸۵)
- ۱۴ و با فوجی غلام از آن خویش و فوجی غلام سلطانی (۹/ ۴۶۰) / ف: (۱/ ۶۰۲)
- ۱۵ و هارون عاصی مخذول پسر خوارزمشاه می ساخته بود که (۲۱/ ۴۶۱) / ف: (۲۲/ ۶۰۳)
- ۱۶ و پدرش امیر محمود را مؤذبی کرده بود به گاه کودکی و قرآن آموخته (۵/ ۴۸۸) / ف: (۱۲/ ۶۳۹)
- ۱۷ بیرون خانه، برین جانب و آن جانب سرای (۵/ ۵۴۵) / ف: (۱۰/ ۷۱۵)
- ۱۹ رستاخیز و نفیر از خبر علی آباد بخاست (۱۲/ ۵۷۶) / ف: (۱۹/ ۷۵۲)
- ۲۰ چون ایشان مرا دیدند گفتند که ما می رویم. گفتم که بروید. گفتند: هان چون رستی؟ (۷/ ۶۵۲) / ف: (۷/ ۸۳۸)
- ۲۲ این ملک ... تقصیری نکرد و لشکرها را کشید، (۵/ ۷۱۰) / ف: (۳/ ۹۰۲)
- ۲۳ چنان خواست که تقرّب درین نکته او را بودی، و مرا باز گردانید، و پس... (۱۳/ ۷۲۲) / ف: (۳/ ۹۱۵)
- ۲۴ آلتوتاش آنجا بماند و حشمت گرفت، و بنده بی کافی بوده است (۱۶/ ۷۳۱) / ف: (۱۹/ ۹۲۵)
- ۲۵ از جیحون بگذشتند بریخ و روی آب، که زمستان بود (۶/ ۷۳۶) / ف: (۱۹/ ۹۳۰)
- ۲۶ برابر شد با اسماعیل و شکر خادم و آلتوتاشیان روز آدینه (۵/ ۷۴۶) / ف: (۱۰/ ۹۴۲)
- ۲۷ خوارزمیان بشنودند، دلها بشکست. شاه ملک ساخته شد و خوارزمیان امید گرفتند (۱۷/ ۷۴۶) / ف: (۷/ ۹۴۳)

ه

(افزودن کلمه یا عبارت کوتاه به سبب سهو یا عدم فهم جمله اصلی)

توضیح: عبارات سیاه افزوده تصحیح فیاض است.

- ۲ فیاض: فضل درکشید و به بغداد رفت و به فرمان وی بود کار خلافت (ص ۳۲/س ۷) / یاحقی و سیدی (ص ۲۵/س ۱)
- ۳ از حیلتم نمی‌آسودند، تا مرد را بیفگندند و به غزنین آوردند موقوف شده. (۶/۱۷۳) / ی.س: (۷/۱۳۲)
- ۴ کاشکی فساد دیگری تولد نکندی (۸/ ۴۰۹) / ی.س: (۱۳/ ۳۰۸)
- ۵ و به روزگار ملک مودودی صاحب‌دیوانی حضرت غزنین را پیش گرفت (۱۴/ ۵۳۱) / ی.س: (۵/ ۴۰۶)
- ۶ ارسلان جاذب ... با چندان عدت و آلت و لشکر، و خصمان نه بدان قوت و شوکت که امروز این ترکمانان اند (۱۶/ ۷۰۹) / ی.س: (۱۷/ ۵۳۹)
- ۷ و امیر به شادکامی از خوان برخاست و برنشست (۱۳/ ۷۱۵) / ی.س: (۷/ ۵۴۵)
- ۸ درین بقیّت ماه رمضان، هر روزی بلکه هر ساعتی خبری موحش رسیدی (۱۵/ ۷۲۰) / ی.س: (۵/ ۵۴۹)
- ۹ و نامی بزرگ دارد، تا بر جانبی دیگر فتنه به پای نشود (۱۷/ ۷۲۳) / ی.س: (۸/ ۵۵۱)
- ۱۰ و نفاذ امر از سر ایشان بیرون نشود جز به شمشیر تیز (۱۳/ ۷۷۸) / ی.س: (۱۲/ ۵۹۸)
- ۱۱ استاد دیوان نکت، آنجا خواست و آنچه جاسوسان خبر آورده بودند بازگفت (۱۰/ ۸۰۷) / ی.س: (۲/ ۶۲۶)
- ۱۲ در راه چندان ستور بیفتاد که آن را اندازه نبود و ... آنجا رسیدیم در راه چندان ستور بیفتاد یک روز مانده از شعبان (۹/ ۸۱۷) / ی.س: (۱۴/ ۶۳۴)
- ۱۳ عبدالرزاق را گفت: چه گویی؟ شرابی چند پیلپا بخوریم (۸/ ۸۹۱) / ی.س: (۱۲/ ۶۹۹)
- ۱۴ و اُشتر می‌دربایست بسیار، و کم بود، از بسیاری خزینه (۱۱/ ۸۹۵) / ی.س: (۹/ ۷۰۳)
- ۱۵ بایستی که وزیر درین باب سخون گفتی، که خوانده باشد از نامه وکیل؛ گفتم [باشد] که او داندی و لکن نتواند نبشت (۱۵/ ۸۹۵) / ی.س: (۱۱/ ۷۰۳)
- ۱۶ فرزند و عدت و آلت و چهارپای بیشتر شده بود و کمی مانده (۱۵/ ۹۳۱) / ی.س: (۱۷/ ۷۳۶)
- ۱۷ برادر ... را ... در پیش کرد با جمله غلامان خداوند مرده و پا از شهر بیرون نهاد (۱۳/ ۹۳۶) / ی.س: (۱۶/ ۷۴۰)

م

- ۱ تصحیح یاحقی و سیدی: امروز که نامه به نام بندگان موشح رسید برحکم فرمان عالی برفتند (ص ۲/س ۱۲)
- ۲ فیاض: امروز که نامه تمام بندگان بدو مورخ است برحکم فرمان عالی برفتند (ص ۲/س ۱۶)
- ۳ همه نصیحت محض است؛ و هیچ کس را این فراز نیاید. گفت همچنین است. (۱۰/۱۱)
- ۴ نامه او را بر جای بماند و اجابت می بود و نمی بود بدو (۱۴/۱۲)
- ۵ نامه آور بر جای بمانده و اجابت = = = = (۳/۱۶)
- ۶ در صفه شادروانی افکندند و چند تا محفوری، چنان که فضل ربیع را در آن صفه بنشانند (۳/۲۷)
- ۷ = = = نصب کنند = = = بیفگندند، ومقرر کرد که فضل ربیع را در آن صفه بنشانند (۱/۳۵)
- ۸ و هر یکی از آن سرایها صاحب مرتبه ای را بود، از نوبتیان و لشکریان (۵/۲۷)
- ۹ وسرایها از آن هر کسی بود که او را مرتبه ای بود، = = = (۳/۳۵)
- ۱۰ حسن... پیش کار رفت سخت آهسته، و در ترتیب پیادگان جنگی کوشیده، در پیش سواران ایستاد (۳/۳۶)
- ۱۱ = = = = = و به ترتیب، = = = پوشیده = = = ایستاده (۱۹/۴۶)
- ۱۲ حسن سلیمان نامه نوشت که زندگانی خداوند دراز باد، مردم ری به هرچه گفته بودند وفا کردند (۱/۳۷)
- ۱۳ و مردم ری، که زندگانی خداوند دراز باد، به هرچه گفته بودند وفا کردند (۲/۴۸)
- ۱۴ ناصری بغوی که با ما بود (۸/۶۴)
- ۱۵ ناصری و بغوی که با ما بودند (۶/۸۵)
- ۱۶ جمله مملکت پدر بخواستیم... با آنچه مخیل کردیم به گرفتن آن (۱۶/۷۰)
- ۱۷ = = = = = با آنچه موفق گردیم به گرفتن (۱۸/۹۳)
- ۱۸ حاسدان دولت جهد خویش می کنند تا که برود و گریزد و دل مشغولها می افزاید (۱/۷۸)
- ۱۹ = = = = = برود و اگر نرود = = = می افزایند (۱۱/۱۰۴)
- ۲۰ غرض من آنست که کتاب خود بلند پایه نمایم و بنایی بزرگ افراشته گردانم (۴/ ۸۶)

- = = = که تاریخ پایه‌ی بنویسم و بنایی = (۵ / ۱۱۲)
- ۱۲ آن قلعت و مردان. پس صبر نکرد ----- تا لشکر دررسد، با این مقدار مردم جنگ در پیوست (۸ / ۱۰۶)
- آن قلعت و مردان آن بس چیزی، نپایست تا لشکر = = = = = (۱۶ / ۱۳۸)
- ۱۳ با حاجب نوبتی شغل داشت، و وی بماند به حاجب خانه (۴ / ۱۱۷)
- = = = = و دیری آنجا بماند (۱۳ / ۱۵۳)
- ۱۴ بر وی حاصل محض بود، از پس آن که او را درمی هزار هزار شیان روشن دیدند، و همگان می گفتند (۸ / ۱۱۹)
- بر وی حاصل محض بود، و او را از خاص خود هزار هزار درم تنخواه بود، و همگان می گفتند (۱۳ / ۱۵۶)
- ۱۵ بیاورده‌ام در مقامات محمودی، که نام کرده‌ام کتاب مقامات (۱۵ / ۱۴۳)
- = = = = که --- کرده‌ام، = (۱۵ / ۱۸۸)
- ۱۶ من بازگشتم و کار دستی بخواستم و به نزدیک وی بازگشتم (۱۰ / ۱۵۸)
- = = = کار رفتن ساختم = = = (۱۷ / ۲۰۸)
- ۱۷ امروز که من این آغاز قصه می‌کنم در ذی‌الحجه سنه... (۲ / ۱۶۸)
- = = من این قصه آغاز = = = = (۱۱ / ۲۲۱)
- ۱۸ سری می‌جنابیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی که نه چنان است (۱۵ / ۱۶۸) (پراکنده مربوط به M)
- = = = = می‌زدندی که وی گزاف گوی است (۱۱ / ۲۲۲)
- ۱۹ بوسهل ... در خین امیر حسنک یک قطره آب بود - از روی فضل جای دیگر نشیند - (۷ / ۱۶۹)
- = = در جنب امیر حسنک = = = از رودی - = = = (۳۴ / ۲۲۳)
- ۲۰ در خون وی سخن نگویم، بدانکه دی درین بالش که امروز منم وی بوده است (۱۳ / ۱۷۱)
- = = = = وی را درین مالش = = = مرادی = (۵ / ۲۲۶)
- ۲۱ کسانی که نامدار و قراری بودند همه آنجا حاضر بودند و نوشتند (۱۰ / ۱۷۳)
- = = = = فرا روی = = = = بنشسته (۱۷ / ۲۲۸)
- ۲۲ و در قباله نوشته بودند همه اسباب و ضیاع حسنک را (۱ / ۱۷۵) (پراکنده مربوط به M)
- و دو قباله = = = = = (۱۹ / ۲۳۰)
- ۲۳ اینت! حسنک و روز دارش (۱۵ / ۱۷۷)
- این است حسنک و روزگارش (۱۰ / ۲۳۴)
- ۲۴ و مادر حسنک زنی بود سخت جگر، او را چنان شنودم که دو سه ماه - این حدیث پنهان داشتند (۱۰ / ۱۷۹)

- = = = سخت جگرآور، چنان = = = ازو = = نهان = (۷/۲۳۶)
- ۲۵ نکته چند سبک دستی از آن بگویم، که فایده‌هاست درین وکیل کردن این امام (۱۷/۱۹۰)
- نکته‌یی = سبک از هر دستی = = = = گسیل کردن = = (۲۱/۲۵۰)
- ۲۶ گُربزی بود که ابلیس لعنه الله را رشته برتوانستی تافت (۷/۲۱۶)
- = = = = = برنتوانستی = (۱۳/۲۸۴)
- ۲۷ روز آخر بجز کفن بردند؟ (۱/۲۳۶)
- نه به آخر = = (۱/۳۱۰)
- ۲۸ و سه -- مقام کردند با نشاط شراب و شکار به دشت جورانه (۸/۲۴۵)
- و سه روز = = = = دشت حورانه (۱۵/۳۲۱)
- ۲۹ پولی بود قوی، پشتیبانهای قوی برداشته و پشت آن استوار پوشیده، کوتاه گونه (۱۵/۲۵۹)
- پلی = = بستونهای = = ----- (۲/۳۴۱)
- ۳۰ عهدنامه‌چه که از بغداد آورده بودند و آنچه استادم ترجمه کرده بود، نبشت (۹/۲۹۲)
- عهد، آنچه - از = = = = = = = = (۵/۳۸۸)
- ۳۱ به تعجیل مرتبه کردن بازگشت به سرای بوالفضل میکائیل (۱۰/۳۵۸)
- = = مرتب کردند و بازگشت = = = = (۱۶/۴۷۶)
- ۳۲ در باب ارتگین، که خود او را برداشت (۱۸/۳۶۰)
- = = که خواهر او را داشت (۱۴/۴۷۹)
- ۳۳ این فروگرفتن ترکمانان به ری رای است نادر و تدبیری خطا (۱۴/۳۹۱)
- = = = ---- = = نادرست = (۱۳/۵۱۳)
- ۳۴ و در دل کرده که او را بر روی ایاز برکشد، که زیادت از دیدار چالاکی با رامش داشت (۲۰/۴۰۲)
- = = = = = = = = جلفی و بدآرامی داشت (۹/۵۲۷)
- ۳۵ سال برآمد و مرد بریدند و از آنجا بیفتاد (۱۵/۴۴۶)
- آخر رسن ببریدند و مرد = = = (۶/۵۸۳)
- ۳۶ و پس از آنکه بوالمظفر حبشی معزول گشت ... از شغل بریدی (۹/۴۶۳)
- پس از قاصدی رسید - از آنکه بوالمظفر حبشی معزول گشت ... (۱۶/۶۰۵)
- ۳۷ صواب آن است که این جاسوس را به هندوستان فرستاده آید تا شهر بند باشد، کاری می‌کند (۱۵/۵۲۸)

- = = = = = = = = در شهر لاهور کار = (۲/۶۹۶)
- ۳۸ امیر عبدالرزاق خلعت امیری ولایت پرشور پوشید و رسم او کردند (۱۶/۵۳۶)
- = = = = = = = = و رسم خدمت به جای آورد (۱۶/۷۰۵)
- ۳۹ واجب نکردی مطلق بگفتن که این کار بزرگ و دُرُست برَد بایست کرد (۶/۵۴۲)
- = = = = = = = = را دست باید کرد (۷/۷۱۲)
- ۴۰ و سه سال بدان مشغول بودند، ازین زاستر شد (۸/۵۴۳)
- = = = = = = = = و بیش ازین، راست شد (۱۳/۷۱۳)
- ۴۱ سواری مرتَّب در رسید از سوارانی که بر راه غور ایستاده بودند (۲/۵۴۷)
- سواری --- در رسید = = = = ایستانیده = (۱۶/۷۱۷)
- ۴۲ وسخت با غم بود امیر درین بقیت ماه رمضان، هر روزی بلکه هر ساعتی (۵/۵۴۹)
- وسخت با غم بود. --- درین بقیت = = = = = خبری موخس رسیدی (۱۵/۷۲۰)
- ۴۳ این خللها پدید آمد از رفتن دو بار ---- به هندوستان و یک بار به طبرستان (۱۰/۵۵۱)
- = = = = = دو بار، یک بار به هندوستان = = = = (۱۹/۷۲۳)
- ۴۴ و ما بندگان سواره هستیم، - لشکری از هر دستی، بیرون حاشیت (۴/۵۵۴)
- = = = = به ستار آباد هستیم، با لشکری = = = = (۱۶/۷۲۶)
- ۴۵ مرغزاری به خوشی و بسیار علفی چون او نیست (۱۳/۵۶۷)
- مرغزاری خوش و بسیار خوب است (۱/۷۴۲)
- ۴۶ لافها زدند و گفتند که هرگاه سلجوقیان با بندگی خراسان بگیرند، او را سزاوارتر، که ملک زاده است (۱/۵۷۰)
- = = = = = = = = را رسد که = = = = = (۱/۷۴۵)
- ۴۷ بعد از آن جمله شدند سرداران و درین باب رای زدند (۱۱/۵۹۵)
- بعد از آن جمله سران یکجا شدند = = = = = (۲/۷۷۵)
- ۴۸ و این سه مقدم که هستید برخیزید و بدین ولایتها که نامزد شما شد بروید (۴/۵۹۷)
- و درین سه جای که هستید = = = = = = = = (۵/۷۷۷)
- ۴۹ و شما آنجا رسولان با رودی فرستید... تا کار نسخت پیش گیریم (۵/۵۹۷)
- = = = = = باردوی فرستید... تا کاری سخته = = = = = (۶/۷۷۷)
- ۵۰ و سبب به دست افتادن آن افتاد که فاضلی از خاندان مذکور خاسته بود (۱/۶۰۶)

- و سبب یافتن آن افتاد که = = خاندان منصور خاسته بود (۷/ ۷۸۷)
- ۵۱ چون خصمان به اطراف بیابان افتند و کار علف نایافت، از آنجا به جایگاهی صعب کشند (۴/ ۶۲۷)
- = = = = افتادند و کار علف یافتن آنجا به = = = (۱۳/ ۸۰۸)
- ۵۲ و پیش از حادثه دندائقان این سال باید رفت که جفت واری زمین به هزار درم بخرند (۲/ ۶۳۰)
- و پیش باز حادثه اتفاق = = = = = = = = = = (۳/ ۸۱۲)
- ۵۳ جویی پیش آمد خشک، هر که بران جانب جوی بود به دست افتاد و هر که برین جانب براند از بلا رهایی دید (۳/ ۶۵۱)
- جویی پیش آمد خشک، هر که بران جانب جوی ----- براند از بلا رهایی دید (۹/ ۸۳۶)
- ۵۴ و پس از آن او را به بُست فرستاد، با لشکری قوی از سوی بُست (۱۳/ ۶۷۹)
- = = = = = قوی از سوار و پیاده (۲/ ۸۶۹)
- ۵۵ وزیر گفت آنچه امیرک بیهقی نبشته، نیکو نه گفته است و نبشته (۱۳/ ۶۸۰)
- = گفت امیرک نیکو ----- گفته = = = (۳/ ۸۷۰)
- ۵۶ آن مدت که اینجا شما را مقام باشد، و آن زود خواهد بود (۱۳/ ۶۹۲)
- = = = = = و آن [...] روز خواهد بود (۸/ ۸۸۳)
- ۵۷ و بسیار شراب آوردند در ساعت از میدان به باغ، و ساختگیها (۱۵/ ۶۹۹)
- = = = = = به باغ رفت، ساتگینها (۱۱/ ۸۹۱)
- ۵۸ که آن خبر درست است و نصرت در آن جدا آمد که آن را بیاورده‌اند، که گفته‌اند (۱۰/ ۷۱۲)
- = = = = = دهد کلام خدا آن را ----- که گفته‌اند (۱/ ۹۰۵)
- ۵۹ و بیشتر، مردم عامه‌اند که باطل ممتنع را دوست‌تر ستانند، چون اخبار دیو (۲/ ۷۱۳)
- = = مردم عامه‌آند که = = دوست‌تر دارند، = = = (۴/ ۹۰۵)
- ۶۰ ایشان نیکو فراستانند و سخون زشت را بیندازند، و اگر پست (۹/ ۷۱۳)
- = = = = سخن = = = اگر پست است (۱۴/ ۹۰۵)
- ۶۱ چنان خواست که تقرّب درین نکته او را بودی، و مرا بازگردانید، و پس... (۱۳/ ۷۲۲)
- = = = = تفرّد = = = ----- و پس... (۳/ ۹۱۵)
- ۶۲ امیر را ز دل کینه شود و عهد ---- باشد (۱۵/ ۷۲۸)
- امیر از دل کینه بشوید و عهد و عقد باشد (۵/ ۹۲۲)

- ۶۳ مرا سخت دل مشغول شد و اندیشه (۱۱/ ۷۳۲)
- = = = شدم و اندیشمند (۱۶/ ۹۲۶)
- ۶۴ به جایی آمد که شَمَر آنجا تمام است (۱۲/ ۷۳۷)
- به جای آمد که آنرا ضمیر انحا = = (۱۱/ ۹۳۲)
- ۵۶ سلجوقیان را که تیغ وی بودند نزدود که دمار از تو برنیاورند (۱۶/ ۷۴۴)
- = = = تیغ = = نگفت = = برآورند (۱/ ۹۴۱)
- ۶۶ پیری گُرُز و پسندیده، با وی چند سوار نامزد کردند (۱۱/ ۷۴۵)
- = = = چند رای، با چند = = (۱/ ۹۴۲)

* حکایت زندانی شدن بوزرجمهر (از ص ۳۲۰ / ص ۴۲۵ فیاض) به انتهای کتاب (۷۶۴) منتقل شده است.

* شعرها اسکافی و عربی مقابله نشد و هم نامه‌های عربی

ک

(تغییر یا حذف و اضافه نام جایها)

- ۱ تصحیح یاحقی. سیدی: باید که تا بی‌لُند به خدمت آید با لشکرها (۲۰/۳۰) / فیاض عبارت سیاه را ندارد (۲۰/۳۹)
- ۲ نیک جهد کردیم تا آلتون‌تاش را در توانستیم یافت به آموی، که ... به تعجیل می‌رفت (۱۲/۷۹) / ف: مویی (۱۷/۱۰۵)
- ۳ به تماشای شکار خواست رفت بر جانب منجوران (۱۰/ ۱۵۱) / ف: میخواران (۸/ ۱۹۹)
- ۴ چون به جباخان رسید پرسید که این را چه گویند (۱/ ۲۰۰) / ف: کجاجیان (۱/ ۲۶۳)
- ۵ ما در راه دراسمقان و هر جایی روزی چند به صید و شراب مشغول خواهیم شد (۸/ ۲۴۳) / ف: سمنگان (۱۰/ ۳۱۹)
- ۶ مقام کردند با نشاط شراب و شکار به دشت جورانه (۸/ ۲۴۵) / ف: دشت حورانه (۱۵/ ۳۲۱)
- ۷ آنجا هفت روز مقام کرد، با نشاط و شراب تا از حیوران بورا نخجیر در رسید و شکار کرده آمد (۴/ ۲۶۱) /

ف: جانور (۷/ ۳۴۳)

- ۸ حشر راست کنند بر جانب رخامرغ که شکار خواهیم کرد (۱۵/ ۲۷۲) / ف: خارمرغ (۱۵/ ۳۵۸)
- ۹ این گوسپندان را به رباط گرزوان به نرخ روز فروختن معنی چیست؟ (۱۱/ ۳۹۱) / ف: کروان (۹/ ۵۱۳)
- ۱۰ و ۱۱ بر شهری زد که آن را بنارسی گویند از ولایت گنگ دیو (۷/ ۳۹۴) / ف: بنارس، گنگ بود (۱۶/ ۵۱۶)
- ۱۲ در میان محلت ملقباد و حیره رودی است خرد (۱۳/ ۴۰۶) / ف: بلقباد (۳/ ۵۳۲)
- ۱۳ و ۱۴ از پیش وی به آندخود و سدره در آمدند (۸/ ۴۳۴) / ف: راند خود و میله (۱۲/ ۵۶۶)
- ۱۵ ترکمانان در حدود ممالک پیراگندند و شهربون غارت کردند (۲۰/ ۵۱۶) / ف: شهر تون (۶/ ۶۷۹)
- ۱۶ و راست به کوچه مانست از رباط محمد سلمان تا شهر (۱۲/ ۵۳۵) / ف: محمد سلطان (۱۰/ ۷۰۴)
- ۱۷ و حدیث بون و طالقان از کشتن و غارت، یکی در تابستان و یکی در زمستان، مغافصه افتاد (۱/ ۵۳۹) / ف: فاریاب (۱۶/ ۷۰۸)
- ۱۸ خویشتن را به درگاه افگندند از راه بیابان طبس، از سوی بُست (۱۸/ ۵۴۹) / ف: طبسین (۱۷/ ۷۲۱)
- ۱۹ سوی او نبشته بود از جانب راش و کنج (۶/ ۵۵۱) / ف: اورکنج (۱۴/ ۷۲۳)
- ۲۰ علف بسازند، به راون و ارهن و بغلان بیست روزه (۲۰/ ۵۶۰) / ف: بروقان (۱۶/ ۷۳۴)
- ۲۱ از میان کمیجیان به پرکه می خواهد بیاید (۵/ ۵۶۳) / ف: پرکد (۱۲/ ۷۳۷)
- ۲۲ و آنجا درنگی کرد و به راون آمد (۱/ ۵۶۵) / ف: پروان آمد (۵/ ۷۳۹)
- ۲۳ بازگشت از آب پنج و بر برکیان مقام کرد (۳/ ۵۶۵) / ف: آن روی آب (۸/ ۷۳۹)
- ۲۴ چون شنوده بود که .. راهها بر وی فرو خواهد گرفت به تعجیل سوی او بکشید (۱/ ۶۲۳) / ف: اون (۳/ ۸۰۴)
- ۲۵ و آفتاب زرد را امیر به آب رواکی رسید (۳/ ۶۵۲) / ف: روان (۱/ ۸۳۸)
- ۲۶ و ۲۷ چاشتگاه فراخ به حصار برکدز رسیدم... و به حیلها آب برکدز را گذاره کردم (۳/ ۶۳۵) / ف: حصار کرد، آب برکرد (۸/ ۸۳۹)
- ۲۸ در بسیار جنگها بودم ... چون مرو، و خانیان به دشت کتر (۹/ ۷۴۶) / ف: خانیات به دشت کرد (۹۴۲)

(۱۴/

گ

(تغییر یا حذف و اضافه نام اشخاص یا قبایل)

توضیح: نامهای سیاه در تصحیح فیاض تغییر کرده است.

- ۱ تصحیح یاحقی. سیدی: ناصری بَغَوی که با ما بود (ص ۶۴/س ۸) / فیاض: ناصری و بغوی، بودند (ص ۸۵/س ۶)
- ۲ خواجه حسین کدخدای،... کدخدای امیر محمد، به درگاه رسید (۸/۸۱) / ف: حسن (۲/۱۰۸)
- ۳ و پسر ولکین، شهر یوش، بادی در سر کرده بود (۴/ ۳۴۵) / ف: گوهر آگین (۱/ ۴۶۱)
- ۴ گوهر آیین خازن و خمارتاش، و خیلی از ترکمانان فرستاد (۵/ ۳۴۵) / ف: گوهر داس (۳/ ۴۶۱)
- ۵ عضدالدوله ... پسر حسن بویه بود (۸/ ۳۶۶) / ف: ابوالحسن بویه (۱/ ۴۸۶)
- ۶ قرار دادند که قاضی بونصر حَیّینی را فرستاده آید با این دانشمند بخاری (۱۸/ ۴۸۷) / ف: بونصر صینی (۶۳۹/ ۱/)
- ۷ مردم بسیار فراز آورده است از کمیج و کنجینه (۳/ ۴۹۰) / ف: فرا، کنجینه و کمیجیان (۹/ ۶۴۲)
- ۸ بومَنصور پسر بوالقاسم علی نوکی از دیوان ما با وی به دبیری رفت (۲۲/ ۴۹۸) / ف: بونصر (۱۰/ ۶۵۴)
- ۹ و عامل، بوطلحه شبلی از وی به فریاد (۲۱/ ۵۱۶) / ف: بوطلحه شیبانی (۸/ ۶۷۹)
- ۱۰ چون آن را بر علی بن عیسی الوزیر خواندم، گفتم... (۱/ ۶۲۱) / ف: ابوالحسن علی بن الفرات (۳/ ۸۰۲)
- ۱۱ پیری آخور سالار با بگتگین آید و سنقر و... بر مقدمه (۱۰/ ۶۲۱) / ف: بگتگین آبدار [بر ساقه] و سنقر و بوبکر (۱۵/ ۸۰۲)